**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه86 – 19/ 1/ 1397 شبهات غیر محصوره /قاعده احتیاط**

خلاصه :

سخن درباره قرائن وثاقت ابو الجارود بود. در جلسه گذشته بیان شد، روایت ابن ابی عمیر و صقوان از او نمی­تواند موجب حکم به وثاقت او باشد. زیرا اولاً از کلام شیخ طوسی; در العده استفاده می شود، مروی عنه مشایخ ثلاث امامی صدوق است و ابو الجارود قطعا امامی نیست و نمی­توان شهادت شیخ طوسی; را به دو شهادت منحل دانست. از سویی دیگر، با توجه به انحصار روایت ابن ابی عمیر و صفوان از ابو الجارود در یک روایت، نمی­توان با جریان اصل عدم خطا در راویان متأخر و ناسخان صحت این نقل را به اثبات رساند.

در این جلسه درباره دو قرینه دیگر سخن می­گوییم: طریق داشتن شیخ صدوق به او در مشیخه و وقوع در اسناد فقیه.

**بررسی قرینیت وقوع در اسناد فقیه بر وثاقت ابو الجارود**

یکی از قرائنی که امکان دارد بر وثاقت ابو الجارود اقامه شود، وقوع در اسناد فقیه است. این قرینه به دو صورت قابل بیان است. گاه صرف وقوع در اسناد فقیه موجب حکم به وثاقت راوی است که ابو الجارود در فقیه چهار بار با نام ابو الجارود یا زیاد بن المنذر واقع شده است[[1]](#footnote-1) یا وثوع در صدر اسناد فقیه موجب حکم به وثاقت راوی است که ابو الجارود در دو سند از اسناد فقیه در صدر سند واقع شده است. [[2]](#footnote-2) استدلال دیگری که می­توان بر وثاقت ابو الجارود اقامه کرد این است که او در مشیخه فقیه واقع شده و شیخ صدوق به او طریق دارد. [[3]](#footnote-3) هر چند این سه استدلال با هم متفاوت هستند اما مبنایی مشترکی در اثبات هر یک از آنها دخیل است.

شاید استدلال بر وثاقت راوی ای که در اسناد فقیه واقع شده است، تمسک به کلام شیخ صدوق در مقدمه فقیه باشد. ایشان می­نویسد: وَ لَمْ أَقْصِدْ فِیهِ قَصْد الْمُصَنِّفِینَ فِی إِیرَادِ جَمِیعِ مَا رُوُّوهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَی إِیرَادِ مَا أُفْتِی بِهِ وَ أَحْکُمُ بِصِحَّتِهِ‏ وَ أَعْتَقِدُ فِیهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَ رَبِّی تَقَدَّسَ ذِکْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَ جَمِیعُ مَا فِیهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ کُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَیْهَا الْمُعَوَّلُ‏ وَ إِلَیْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ کِتَابِ حَرِیزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّجِسْتَانِی‏ ... در فقیه چاپی « جَمِیعِ مَا رَوَوْهُ » اعراب گذاشته شده اما ظاهرا « رُوُّوهُ» مجهول بوده و ناظر به مرحله تحمّل حدیث است نه اداء حدیث. بدین معنا که من مانند مصنفین تمام روایت­هایی را که برای آنان روایت می شود را در کتاب خویش وارد نکرده­ام بلکه روایاتی را آورده­ام که بدان­ها فتوا می­دهم.

حال اگر شیخ صدوق; به تمام روایات فقیه از جمله روایات ابو الجارود فتوا داده، پس ابو الجارود را ثقه می­دانسته و قول او را معتبر فرض می­کرده است.

اشکال این بیان این است که فتوا دادن به روایت الزاما به علت صحت سند و ثقه دانستن راویان موجود در سند نبوده و می­تواند به علت قرائن خارجیه باشد.

**اشکالات مرحوم خویی به توثیق مشایخ شیخ صدوق**

مرحوم خویی[[4]](#footnote-4) اشکال دیگری در بحث توثیق مشایخ شیخ صدوق دارد که شیخ صدوق با توجه به تصریح به ناصبی بودن احمد بن الحسین ابو نصر الضبی از او در سه کتاب خویش[[5]](#footnote-5) روایت کرده است. پس با توجه به نقل از غیر ثقه نمی­توان تمام مشایخ شیخ صدوق را ثقه دانست. اشکال دومی که ایشان طرح کرده این است که قدما قائل به اصاله العداله بوده­اند به این معنا که هر راویی که ضعف آن برایشان ثابت نشده بود را ثقه می­دانسته اند. پس نمی­توان از فتوا به روایت، ثقه بودن راویان را اثبات نمود زیرا امکان دارد به علت اصاله العداله و ثقه بودن هر راوی که ضعف او ظاهر نشده، حکم به وثاقت راوی کرده و به روایت او فتوا داده باشد.

**پاسخ به نقض به روایت شیخ صدوق از ابو النصر الضبی ناصبی**

بنده در جایگاه خویش به تفصیل به هر دو اشکال مرحوم خویی پاسخ داده و آنها را نا تمام دانسته ام.

اشکال اول این است که، مراد از ثقه بودن مشایخ شیخ صدوق;، مشایخی است که صدوق از آنها زیاد روایت کرده باشند نه آنکه یک یا چند روایت از شیخی نقل کرده باشد. به همین دلیل نقل روایت شیخ صدوق; از ابو نصر الضبی به علت کمی آن، داخل در توثیق مشایخ شیخ صدوق; نیست. وجه این تفصیل این است که روایت واحد و فتوا دادن به آن در حالی که از راوی مجهول یا ضعیف است، می­تواند به اعتماد قرائن خارجیه باشد اما احتمال اعتماد به قرائن خارجیه در اکثار روایت از راوی، بسیار بعید است. به همین دلیل نیز نمی­توان با روایت شیخ صدوق از ابو الجارود و فتوا به روایات او، وثاقت ابو الجارود را اثبات کرد زیرا این روایات محدود به چهار روایت بوده و در این میزان، اعتماد به قرائن خارجیه مستبعد نیست.

اشکال دومی که به کلام مرحوم خویی وارد است این است که حتی اگر روایت واحد شیخ صدوق; از راوی موجب حکم به وثاقت او باشد، اما ابو نصر الضبی از این قاعده مستثنا است. زیرا تمام روایات منقول از او در کتب شیخ صدوق;، درباره فضائل اهل بیت7 است که روشن است که نقل کردن فضائل اهل بیت7 توسط ناصبی، خود قرینه بر صحت این فضائل است. پس اگر روایت شیخ صدوق موجب حکم به وثاقت راوی باشد تنها در صورتی چنین حکمی وجود دارد که قرینه مشخص و خاصی بر صحت خبر غیر از وثاقت راوی وجود نداشته باشد که در روایت ابو نصر الضبی چنین قرینه­ای وجود داشته و هر میزان راوی ناصبی تر باشد، صحت روایت او در فضائل اهل بیت7 احتمال بالاتری دارد.

به عبارتی دیگر، نقل از راوی قرینه بر ثقه دانستن او و لو در همین خبر است. ثقه دانستن راوی در نفس خبر گاه به علت ثقه دانستن او در تمام اخبارات است و گاه بدین علت نیست. حال اگر راوی ناصبی روایتی را در فضائل اهل بیت7 نقل کند، کشف می شود این راوی در نفس خبر ثقه بوده اما راستگو بودن در نفس این خبر تلازم با راستگو بودن در تمام اخبارات ندارد. زیرا در نفس خبر به قرائن خارجیه راستگو بودن او کشف شده است نه به علت ثقه بودن راوی علی وجه الاطلاق. قرینه خارجیه موجود در مقام همین است که شخص با توجه به ناصبی بودن و دشمن ائمه7 بودن، روایتی را در فضائل اهل بیت7 نقل کرده که خود بهترین قرینه بر صدق آن است. روشن است که هر میزان عداوت شخص بالاتر باشد، روایت او در فضائل اهل بیت7 اعتبار بالاتری خواهد داشت. عبارت معروف «الفضل ما شهدت به الاعداء» دالّ بر همین مطلب است بدین صورت که آنقدر فضیلت شخص روشن و مسلم است که امکان ندارد این فضیلت انکار شود و هر که این فضیلت را انکار کند، خود زیر سؤال می رود.

مادِحِ خورشید مداح خود است که دو چشمم روشن و نامُرمَد است

ذمّ خورشیدِ جهان، ذمّ خود است که دو چشمم کور و تاریک و بد است

در نتیجه به نظر می رسد، نقض موجود در کلام مرحوم خویی به روایت شیخ صدوق از ابو نصر الضبی ناتمام باشد.

**پاسخ به اشکال اصاله العداله ای بودن قدما**

اشکال دوم مرحوم خویی نیز وارد نیست زیرا اصاله العداله ای بودن و ثقه دانستن هر راوی که ضعفی درباره او ثابت نشده، مبنایی نادر حتی بین قدماست. به همین دلیل، در کتب رجالی اعتماد بر مراسیل و مجاهیل نقطه ضعف راوی تلقی شده و در مقام بیان نکته ضعف راوی گفته می شود: بعتمد المراسیل یا یعتمد المجاهیل.

در نتیجه به نظر ما، اکثار روایت دالّ بر این است که مکثِر، مروی عنه را که از او اکثار کرده، ثقه می داند. اما این سخن از نظر صغروی درباره ابو الجارود جریان ندارد. زیرا شیخ صدوق از ابو الجارود اکثار نداشته و تنها چهار روایت را از او نقل کرده است. باید دقت داشت: با دو قید حتی اگر اکثار وجود نداشته باشد، می توان وثاقت راوی را اثبات کرد اول آنکه روایت نقل شده از او در الزامیات باشد و دو آنکه، روایت منقول از او متفرد باشد. به همین دلیل در تکمیل بحث باید مضمون روایت های منقول از ابو الجارود در فقیه مشاهده شده و با سایر روایات مقایسه شود تا روشن شود آیا مضامین نقل شده از او متفرد و در الزامیات است یا نه؟

**بررسی قرینیت وقوع در صدر اسناد فقیه یا طریق داشتن در مشیخه بر وثاقت ابو الجارود**

دو قرینه دیگری که امکان دارد به آنها بر وثاقت ابو الجارود استدلال شود، وقوع ابو الجارود در صدر اسناد فقیه و طریق داشتن شیخ صدوق به او در مشیخه است. البته هر کسی که در صدر اسناد فقیه واقع شده، در مشیخه طریق به او ذکر نشده است. اما نسبت به هر دو، استدلال واحدی وجود دارد بدین بیان که امکان دارد از عبارت شیخ صدوق در مقدمه فقیه استفاده شود، کسی که در صدر اسناد فقیه واقع شده یا شیخ صدوق به او در مشیخه طریق دارد، معتمد است. شیخ صدوق می نویسد: وَ جَمِیعُ مَا فِیهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ کُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَیْهَا الْمُعَوَّلُ‏ وَ إِلَیْهَا الْمَرْجِعُ[[6]](#footnote-6)

مرحوم خویی مفصّل به این استدلال پاسخ داده و بنده نیز در قسمت معرفی برنامه درایه النور با اضافاتی تحت عنوان مشیخه فقیه و توثیق عام پاسخ را آورده ام. [[7]](#footnote-7) البته در این قسمت بین راویان واقع در صدر اسناد فقیه و روایان واقع در مشیخ فقیه تفکیک نکرده ام که مناسب است این تفکیک صورت پذیرد. چکیده اشکال این است که مطابق مبنای مرحوم خویی می توان دو اشکال را به وثاقت راویان واقع در مشیخه فقیه وارد دانست:

1. تمسک به عبارت شیخ صدوق در مقدمه مبتنی بر این است که تمام راویانی که در مشیخه به آنها سند ذکر شده، صاحب کتابانی باشند که شیخ صدوق از آنها روایت را اخذ کرده و کتاب آنها را مرجع دانسته است. اما این مبنا صحیح نیست زیرا هر چند شیخ صدوق تمام روایات کتاب خویش را از کتب مشهوره اخذ کرده اما

دلیلی نداریم الزاما طریق به همین کتب مشهوره را در مشیخه بیان کرده باشد. شواهد متعددی بر این وجود دارد که راوی که در صدر اسناد فقیه واقع شده یا در مشیخه به او طریق ذکر شده، الزاما صاحب کتابی نیست که شیخ صدوق از کتاب او روایت را اخذ کرده است. بدین صورت که شیخ صدوق این کتب منبع خویش را با سه وصف «کتب المشهوره علیه المعول و الیه المرجع» بیان کرده در حالی که برخی از افراد واقع در صدر اسناد فقیه یا واقع در مشیخه یا اساسا صاحب کتاب نیستند، یا صاحب کتاب مشهور نیستند. ممکن است گفته شود: اگر روای صاحب کتاب نیست، به چه دلیل در مشیخه برای او طریق آمده است؟ این اشکال ناشی از تصویر نا صحیح از ارتباط مشیخه و متن فقیه است و تصور شده ذکر نام راوی در مشیخه نشانگر اهتمام ویژه به اوست. اما این تصویر صحیح نیست و راویان متعددی در مشیخه فقیه وارد شده اند که در تمام فقیه تنها یک یا دو روایت دارند. مجموع افراد واقع در مشیخه فقیه: 393. عناوین تکراری: 9. عناوین غیر تکراری: 384. راویان تک روایتی: 154 یا 155 با توضیحی که در برنامه درایه النور ارائه شده. راویان دو روایتی: 58 یا 59 . در مجموع بیش از نیمی از عناوین واقع در مشیخه فقیه (214) تک روایتی یا دو روایتی هستند.

2. دومین اشکالی که مطابق مبنای مرحوم خویی می توان بیان کرد این است که: نهایت چیزی که می توان گفت این است که شیخ صدوق به روایات این روایان عمل کرده است اما عمل به روایت راوی دلیل بر وثاقت راوی نبوده و امکان دارد به علت صحیح دانستن به قرائن خارجیه باشد. اما به نظر ما این اشکال وارد نیست زیرا هر چند عمل به روایت فی نفسه دالّ بر وثاقت راوی نیست اما عمل به کتاب دالّ بر وثاقت صاحب کتاب است. به همین دلیل، یکی از قرائن وثاقت راوی معتمد بودن کتاب اوست که احتمال اعتماد به قرائن خارجیه در تمام روایات این کتاب، امری مستبعد است.[[8]](#footnote-8) به همین دلیل محقق حلی در المسائل العزّیه بیان کرده: و قال شیخنا أبو جعفر رحمه اللّه فی مواضع من کتبه: إنّ الإمامیّة مجمعة علی العمل بما یرویه السکونی و عمّار و من ماثلهما من الثقات،[[9]](#footnote-9) هر چند آقای استادی در حاشیه[[10]](#footnote-10) نوشته تنها در العده به کلام شیخ برخورد شده، اما به نظر می رسد محقق حلی از عبارت «له کتاب معتمد» که در ترجمه برخی از راویان غیر امامی مانند عمار بن موسی ساباطی وارد شده،[[11]](#footnote-11) وثاقت او را استظهار کرده است. پس مدلول التزامی شهادت به معتمد بودن کتاب، شهادت به وثاقت صاحب کتاب است.

**پیشینه تمسک به طریق داشتن شیخ صدوق در مشیخه بر وثاقت راوی**

مرحوم وحید بهبهانی در مقدمه منهج المقال و در حواشی­ای که بر منهج المقال[[12]](#footnote-12) دارد که معروف به تعلیق است، در موارد متعددی بیان کرده: دایی من[[13]](#footnote-13) فلان راوی را ثقه می­دانسته به علت طریق داشتن صدوق به او. البته گاه ایشان با تعبیر لعلّ این وجه را ذکر کرده است.

صاحب قاموس الرجال این مطلب را از مرحوم وحید نقل کرده و بدان اشکال می­کند: اقول للصدوق طریق الی علی بن ابی حمزه الواقفی فلیقل بحسنه ایضا. البته این اشکال مرحوم تستری وارد نیست زیرا در خصوص عل بن ابی حمزه، اشکال وارد نیست. به این علت که علی بن ابی حمزه زمانی وکیل امام کاظم7 و امامی عادل بوده و پس از وقف از عدالت خارج شده، است. به همین علت در این نوع موارد گفته می­شود: پیش از وقف از او نقل شده است. امکان دارد در پاسخ به این اشکال گفته شود: وجه حکم به اخذ روایت پیش از وقف، نقار شدید موجود بین واقفه و امامیه است که سبب می شود امامیه از واقفه نقل روایت نکنند. اما با توجه به اینکه در طریق مشیخه فقیه به علی بن ابی حمزه، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از علی بن حمزه نقل روایت کرده و بزنطی نیز خود از واققه اول است، دیگر نمی­توان گفت اخذ حدیث پیش از وقف بوده است. اما باید دقت داشت بحث در این نیست که آیا ما اخذ بزنطی از علی بن ابی حمزه پیش از وقف را می پذیریم یا نه؟ بلکه سخن در این است که احتمال دارد مرحوم مجلسی به علت احتمال اخذ از علی بن ابی حمزه پیش از وثق حکم به توثیق کرده باشد و همین احتمال در تصحیح کلام مجلسی کافی است. پس اگر بحث منحصر در علی بن ابی حمزه شود، اشکال وارد نیست.

بله امکان دارد اشکال به نحوی عام­تر طرح شود به این بیان که افرادی از واقفه مانند حسن بن علی بن ابی حمزه[[14]](#footnote-14) واقع هستند که سابقه صحت مذهب و عدالت درباره آنها وجود ندارد. هم چنین زیاد بن مروان القندی[[15]](#footnote-15) هر چند سابقه صحت مذهب دارد اما به قرینه راوی که از او در مشیخه روایت کرده، از او پس از وقف روایت اخذ شده است.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

1. من لا يحضره الفقيه، ج‏1، ص: 152، ح: 418 و ج1، ص: 253، ح: 775 [↑](#footnote-ref-1)
2. من لا يحضره الفقيه، ج‏2، ص: 360، ح 2703 و ج 2، ص: 459، ح: 2966 و ج 4، ص: 171، ح: 5392 و ج 4، ص: 180، ح 5408 [↑](#footnote-ref-2)
3. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج4، ص446. و ما كان فيه عن أبي الجارود فقد رويته عن محمّد بن عليّ ماجيلويه- رضي اللّه عنه- عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ القرشيّ الكوفيّ، عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود زياد بن المنذر الكوفي‏ [↑](#footnote-ref-3)
4. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص73. [↑](#footnote-ref-4)
5. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج2، ص279. و علل الشرائع، ج‏1، ص: 134 و معاني الأخبار، النص، ص: 56 [↑](#footnote-ref-5)
6. المرجع مصدر میمی است نه آنکه اسم مکان باشد. [↑](#footnote-ref-6)
7. بحث موجود در برنامه درایه النور به این نحو است: « برخى از بزرگان، ذكر طريق براى شخص را در مشيخه فقيه سبب مدح وى دانسته‏اند، علّت اين امر عبارت آغازين فقيه مى‏باشد: «و جميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعوّل و اليها المرجع، مثل كتاب حريز بن عبد اللّه السجستانى. . . » ولى اين استدلال ناتمام است، چه مفاد اين عبارت اين نيست كه هر كسى كه در آغاز حديثى از فقيه واقع باشد، الزاما صاحب كتاب مشهور و معتمدى است كه روايت از آنجا برداشته شده است، شواهد زير اين مطلب را اثبات مى‏كند:

   1 - اكثر افراد مشيخه فقيه (214 نفر - 55%) در فقيه تنها از آنها يك يا دو روايت نقل شده، آيا مى‏توان اين احتمال را پذيرفت كه اين افراد همگى صاحب كتاب مشهورى هستند كه مرجع طائفه مى‏باشد و تنها در يك يا دو روايت فقيه واقع شده باشد.

   2 - در مشيخه، افراد گمنامى ديده مى‏شوند كه در هيچ كتاب رجالى نام آنها ديده نشده است، همچون يعقوب بن عثيم (رقم 4)، عبيد اللّه الرافقى (36)، ابو النمير مولى الحارث بن المغيرة (45)، عامر بن نعيم القمى (86)، عبد اللّه بن فضالة (117)، ابو حبيب ناجيه (152)، جابر بن اسماعيل (174)، مبارك العقرقوفى (193).

   مصعب بن يزيد الانصارى عامل امير المؤمنين عليه السلام (207)، ادريس بن زيد و على بن ادريس صاحبى الرضا عليه السلام (235)، عبد اللّه بن لطيف التفليسى (242)، عمار بن مروان الكلبى (266)، ابراهيم بن سفيان (281)، ابو عبد اللّه الخراسانى (289)، حمدان الديوانى (رقم 304) ، ابو ثمامه (332)، اسماعيل بن ابى فديك (333)، نام اكثر اين افراد تنها در سند روايتى كه در فقيه نقل كرده وارد شده است.

   3 - عناوين الحسن بن قارن (116)، جعفر بن القاسم (217) در مشيخه فقيه در هيچ كتاب حديثى يا رجالى ديگرى (غير از فقيه) نقل نشده است (عنوان خالد بن ابى العلاء الخفاف، رقم 276 هم ظاهرا همين گونه است ولى اين عنوان محرف بوده و «بن» در آن زائد است، وى ابو العلاء الخفاف خالد بن طهمان مى‏باشد.)

   4 - افراد گمنام ديگرى در مشيخه فقيه وارد شده‏اند كه هر چند نام آنها در كتب رجالى، همچون رجال برقى يا رجال شيخ وارد شده، ولى در هيچ سند ديگرى بجز سند روايتى كه در فقيه نقل شده قرار نگرفته‏اند، همچون على بن بجيل (رقم 114)، جهيم بن ابى جهم (128)، بزيع المؤذن (143)، محمد بن بجيل اخى على بن بجيل (150) ابو زكريا الاعور (151)، محمد بن الفيض التيمى (219)، ادريس بن هلال (220)، سعيد النقّاش (237)، حماد النواء (275)، حارث بياع الانماط (290)، هيچ كتاب رجالى به اين اشخاص كتابى نسبت نداده‏اند.

   5 - در مشيخه يوسف الطاطرى (284) واقع شده كه در اختصاص: 196 در عداد «المجهولين من اصحاب ابى عبد اللّه و ابى جعفر عليهما السلام» واقع شده است. آيا با اين همه راوى گمنام كه اصل صاحب كتاب بودن آنها بدون دليل مى‏باشد و بى ترديد صاحب كتاب مشهور و مرجع طائفه نيستند، مى‏توان عبارت مقدمه فقيه را چنين تفسير كرد كه افراد آغاز اسناد فقيه همگى صاحبان «كتب مشهوره» هستند كه «عليها المعوّل و اليها المرجع» ؟! (مقايسه كنيد با روضة المتقين 14: 350 و 351).تأكيد بر اين نكته مفيد است كه ممكن است ارباب كتب فهارس برخى از صاحبان كتب غير مشهور را در كتاب خود نياورده باشند ولى اين احتمال نمى‏رود كه نام صاحبان كتاب معروف بسيار از قلم ايشان افتاده باشد.

   6 - در مشيخه فقيه، پاره‏اى از طرق ناظر به يك روايت خاص مى‏باشد (همچون ارقام 60، 61، 62 و 6 مورد ديگر و نيز 14، 28، 125، 308 كه روايات عناوين فوق در فقيه به صورت تقطيع شده، آمده است) با عنايت به اين شواهد نمى‏توان تفسير فوق را براى عبارت مشيخه پذيرفت بويژه با توجه به اين كه برخى از اين روايات از كسانى چون اسماء بنت عميس (رقم 60) نقل شده كه بى‏ترديد صاحب كتاب نيست. علاّمه مجلسى أوّل با عنايت به برخى از نكات گذشته، به اين سخن متمايل شده‏اند كه صدوق از وعده خود در آغاز فقيه عدول كرده است، ولى اين سخن (صرف نظر از بى دليل بودن آن و مبتنى بودن بر نگارش مقدمه فقيه پيش از تأليف كتاب) با فرض درستى خاصيت رجالى فوق را از مشيخه فقيه مى‏گيرد، علاوه بر اين كه نكته بعدى، خود شاهدى بر بى‏فايده بودن ادعاء عدول مى‏باشد.

   7 - در فقيه روايات مرسله بسيارى واقع است (بويژه در اوائل فقيه) كه حدود 3 / 1 حجم كتاب را تشكيل مى‏دهد، در اكثر اين روايات تنها نام معصوم7 در سند حديث بر جاى مانده است، عبارت مقدمه فقيه بى‏ترديد به اين گونه موارد نيز نظر دارد، اين امر مى‏رساند كه الزاما نام مؤلف مصدر احاديث فقيه در آغاز اسناد قرار ندارد.

   با توجه به آنچه گذشت در مى‏يابيم كه مشيخه فقيه با مشيخه تهذيب و استبصار در اين زمينه تفاوت جدى دارد (منتقى الجمان 1: 24)، بنابراين ممكن است كسى در اعتبار احاديث تهذيب و استبصار، بررسى طريق مشيخه را لازم نداند چون بررسى طريق به كتب (به طور كلى يا طريق به كتب مشهور) ضرورى نداند و با اين حال چون طريق مشيخه فقيه، طريق به كتاب نيست، بررسى طريق مشيخه و اثبات صحّت آن را شرط اعتبار احاديث فقيه بشمار نياورد.

   بهر حال ترديدى نيست كه ذكر طريق به يك شخص در مشيخه فقيه، دليل بر حسن يا وثاقت وى نيست.» [↑](#footnote-ref-7)
8. باید دقت داشت: میزان روایات موجود در کتاب، به حدی است که اعتماد به قرائن خارجیه در تمام آنها مستبعد است به خصوص کتب مشهوره ای که مرجع محسوب می شوند که علی القاعده بیش از پنجاه روایت در آنها وجود دارد. [↑](#footnote-ref-8)
9. الرسائل التسع (للمحقق الحلي)؛ ص: 64 [↑](#footnote-ref-9)
10. الرسائل التسع (للمحقق الحلي)؛ ص: 64 الذي يظهر من هذه العبارة أن الشيخ الطوسي ره صرّح بقبول رواية السكوني في غير عدّة الأصول أيضا و لكن لم نقف إلى الآن إلّا على عبارته في العدّة و قد نقلناها في بعض التعاليق الماضية فراجع. و استدلّ بعض أهل الرجال بهذه العبارة من هذه الرسالة أي: قول المحقق في المسائل العزّية: «هو و إن كان عاميا فهو من ثقات الرواة» على وثاقة السكوني. راجع تنقيح المقال 1- 128. [↑](#footnote-ref-10)
11. الفهرست، شیخ طوسی، ج، ص335. رقم: 527 عمار بن موسى الساباطي و كان فطحيا. له كتاب كبير جيد معتمد. [↑](#footnote-ref-11)
12. منهج المقال جلد 2 صفحه 288، 150، 393. جلد 3، صفحه 29، 68، 244، 283، جلد 4 صفحه 191، 218، 278 402 جلد 5 صفحه 33، 256، جلد 5 صفحه 414 جلد 6 صفحه 276، 304، 316، 366 [↑](#footnote-ref-12)
13. دایی مرحوم وحید مجلسی ثانی است. مجلسی اول جد مادری اعلای مرحوم وحید است. مرحوم وحید از مجلسی دوم به خالی تعبیر کرده و از مجلسی اول به جدّی تعبیر دارد. [↑](#footnote-ref-13)
14. من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص: 518 و ما كان فيه عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة فقد رويته عن محمّد بن عليّ ماجيلويه- رضي اللّه عنه- عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ الصيرفيّ، عن إسماعيل بن مهران، عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة البطائني‏ [↑](#footnote-ref-14)
15. من لا يحضره الفقيه، ج‏4، ص: 466 و ما كان فيه عن زياد بن مروان القنديّ فقد رويته عن أبي- رضي اللّه عنه- عن سعد بن عبد اللّه، عن، محمّد بن عيسى بن عبيد؛ و يعقوب بن يزيد، عن زياد بن مروان القندي‏ [↑](#footnote-ref-15)